



مذهب امامیه و فقه امامیه

حیدر علی قلمداران

اینترنت ۱۳۸۷/۱۱/۲



چکیده: مقاله حاضر نوشتاری در نقد مکتب تشیع است که در آن نویسنده اعتقاد امامیه در لزوم تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و خلافت بلا فصل علیهم السلام را، مورد نقد قرار می‌دهد.

۱. بنیان مذهب امامیه در برابر دیگر مذاهب اسلامی، بر این اصل استوار است که علیهم السلام و یازده فرزندش، از سوی خداوند به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خلافت و وصایت آن حضرت انتخاب شده؛ پس شورای مهاجرین و انصار برای انتخاب خلیفه و امام مسلمین نامشروع و باطل بوده است! اما این ادعا با نامه صریحی که خود فرقه امامیه از علیهم السلام نقل کرده‌اند، مخالفت دارد؛ چنانچه در نهج البلاغه نامه‌ای از علیهم السلام بدین صورت گزارش شده است: «انه بایعنی القوم الذین بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان علی ما بايعوهم علیه فلم یکن لشاهد ان یختار و لا لغائب ان یرد، و انما الشوری للمهاجرین و الأنصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذالک لله رضی فان خرج عن امرهم خارج یطعن او بدعه ردوه الی ما خرج منه فان ابي قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین...؛ گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، به همان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که شاهد بوده، نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده، نباید منتخب آنها را رد کند، و جز این نیست که شورایی از مهاجرین و انصار است، بنابراین اگر آنها بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار موجب رضای

بازتاب اندیشه ۱۰۷
۸۳
مذهب امامیه
و فقه امامیه

خداست. پس کسی که به سبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت، او را برمی گردانند؛ اگر از برگشت خودداری نمود، با او می جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است»^۱ این نامه علاوه بر نهج البلاغه، در یکی از کتاب‌های معتبر و قدیم تشیع نیز دیده می شود که آن (واقعه صفین) تألیف نصر بن مزاحم السفری متوفی ۴۱۲ هجری قمری است که اخیراً در ایران تجدید چاپ شده است که در صفحه ۲۹ آن همین نامه آمده. مفاد نامه مزبور با قرآن کریم نیز می سازد، که در سوره توبه آیه شریفه ۱۰۰ می فرماید: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و پیشی گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به وسیله نیکوکاری از ایشان پیروی کردند، خدا از همه آنان راضی شده و آنها نیز از خدا خشنودند و برای ایشان باغستان‌هایی مهیا فرموده که نهرها از زیر درختان آنها روان است و همیشه در آنجا خواهند ماند و این رستگاری بزرگی است». چنانکه ملاحظه می شود خداوند در این آیه کریمه، صریحاً به پیشی گیرندگان مهاجر و انصار، و عده بهشت داده است، و نیز درباره امور آنها فرموده است: «وَ أَمْزُهُمْ سُورَى يُعْيَبُهُمْ» و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام دهند». اینک اگر عده‌ای بهشتی به شورا بنشینند و کسی را به عنوان پیشوا تعیین کنند، آیا این کار مخالف رضای خداست؟ یا به قول علی علیه السلام «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رَضَى». شگفتناکه فرقه امامیه نه به آنچه خودشان از علی علیه السلام روایت می کنند، توجه کافی دارند و نه به آیات صریح قرآن! در نهج البلاغه (خطبه ۲۷) علی علیه السلام فرمود: «وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِرَابَةٌ وَ لَكُمْ دَعْوَتُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُونِي عَلَيْهَا؛ سوگند به خدا من رغبتی به خلافت نداشتم و نیازی به ولایت در من نبود، شما مرا به سوی خلافت خواندید و مرا بدان وادار کردید». اگر علی علیه السلام از سوی خدا برای خلافت و ولایت تعیین شده بود، چرا میل و رغبت نداشت و از آن روی گردان بود؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله هم به نبوت و رسالت خود بی میل و بی رغبت بود؟! اگر علی علیه السلام از سوی خدا انتخاب شده بود، چرا با ابوبکر و عمر بیعت کرد؟ چنانچه در کتب شیعه امامیه، بدان تصریح شده است؟ در کتاب غزوات ثقفی و مستدرک نهج البلاغه و دیگر کتب امامیه آمده. به عنوان نمونه در الغزوات اثر ابو اسحاق ثقفی (متوفی ۲۸۳ هجری) می خوانیم که علی علیه السلام پس از قتل محمد بن ابی بکر نامه‌ای به یاران خود در مصر نوشت، ضمن آن نامه، از خلافت ابوبکر یاد کرده، می نویسد: «فمشيت عند ذالك إلى أبي بكر فبايعته؛ در آن هنگام به

۱. نامه ششم نهج البلاغه.

سوی ابوبکر رفته و با او بیعت کردم».

شیعه امامیه می‌گویند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوی فاطمه زهرا علیها السلام را شکستند! اما اگر ادعای شیعه امامیه را به قرآن عرضه کنیم، می‌بینیم قرآن درباره مهاجرین می‌فرماید: «اگر به آنها در زمین قدرت دهیم، نماز بر پای می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند». ولی شیعه می‌گوید؛ چون خدا به ایشان قدرت داد، خلافت علی علیه السلام را غصب کردند و ظلم نمودند و فاطمه علیها السلام را آزر دندند! خدای متعال در سوره حج آیات ۴۰ و ۴۱ می‌فرماید: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ كُفْرًا وَ لَكِنِّي صَدَقْتُ أَنْ يُبَدِّلَ اللَّهُ قَوْلِي غَيْرَ * الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ غَايِبَةُ الْأُمُورِ». آیا ما دست از نامه‌های موقر علی علیه السلام و آیه‌های قرآن برداریم و ادعاهای این و آن را باور کنیم و در میان امت اسلام اختلاف‌اندازی و فرقه‌بازی راه بیندازیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: «وَ لَا تَقْرَأُوا؛ پراکنده نشوید». وانگهی، چرا از دوازده امام در قرآن نام و وصفی نیست، ولی از اصحاب کهف و ذوالقرنین و لقمان و هارون و غیره به تفصیل سخن آمده است؟ آیا کتاب هدایت باید آنچه را که قرن‌ها مایه اختلاف امت می‌شود، فروگذارد و درباره گذشتگان سخن بگوید؟ آخر انصاف شما کجا رفت؟ بارها دیده‌ایم که علمای امامیه (هداهم الله تعالی الی الحق) به حدیث غدیر استشهاد می‌کنند که علی علیه السلام از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله به خلافت انتخاب شده، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مناسبت اختلافی که عده‌ای با علی علیه السلام پیدا کرده بودند، در میان راه نه در مکه و مدینه، از ولایت یعنی از محبت او سخن گفت نه از خلافت او.

آن وقت گروهی از علی علیه السلام و فرزندان او جلو می‌افتند، و نامه‌های او را که خودشان نقل کرده‌اند، به تأویل می‌برند و سخنانش را تعریف می‌کنند و به آثار فرزندان او توجه نمی‌کنند؟ تا آرای خود را به کرسی بنشانند و نسبت ضلالت به اکثریت مسلمین از صدر اسلام تا کنون بدهند. آیا از پاسخ‌گویی در قیامت نمی‌ترسند؟! گاهی استدلال می‌کنند که در صحیح بخاری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایتونی بدواة و قرطاس أكتب لكم كتاباً آن تضلوا بعدی أبداً»؛ یعنی «دوات و کاغذ برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید». آن‌گاه گویند چون عمر بن خطاب گفت: (حسبنا کتاب الله) یعنی: «کتاب خدا برای ما کافی است». و پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن صرف نظر کرد. در حالی که به نظر امامیه رسول الله صلی الله علیه و آله

بازتاب اندیشه ۱۰۷

مذهب امامیه
و فقه امامیه

قصد داشت درباره خلافت علی علیه السلام چیزی بنویسد: پاسخ اینکه: اولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله امی بود و خط نمی نوشت ولی در این روایت آمده: (اكتب لکم) یعنی تا برای شما بنویسم، و اگر مقصود آن بود که بگویم دیگران برای شما بنویسند، می فرمود: املی علیکم (یعنی برای شما املا کنم). ثانیاً بر طبق این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله (معاذ الله) پایه گمراهی را تا ابد در میان امتش نهاد، زیرا فرمود: بنویسم و هرگز ننوشت! یا اینکه قرآن مجید فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً»^۱ «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»، ثالثاً اگر این امر به دستور خدا بود، چگونه می شود گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور خدا را به خاطر مخالفت عمر ترک کرد؟ چهارم بنا بر آنکه حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال باشد به هر صورت رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی ننوشت و جانشین تعیین نکرد، پس فرقه امامیه چرا بر سر کاری که انجام نشده با امت اسلامی به مخالفت برخاسته و به سایرین نسبت گمراهی و ضلالت می دهند؟! پنجم از کجا می دانند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صورتی که نامه ای می نوشت، دوازده امام از خاندانش را برای امامت تعیین می فرمود، مگر ایشان علم غیب دارند و از ما فی الضمیر رسول الله صلی الله علیه و آله آگاهند؟! ششم اگر آقایان به صحیح بخاری اعتماد دارند، پس چرا این حدیث را که پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر و عثمان به بالای کوه احد رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره به کوه فرمودند: «فليس عليك الا نبي و صديق و شهيدان؛ بر بالای تو جز پیامبر و صدیق راست کردار و راست گفتار و دو شهید کسانی که در راه خدا باقتل می رسند کسی دیگر نیست»^۲ نمی پذیرند؟! می گویند درباره علی علیه السلام روایات بسیاری داریم که باید از آنها تبعیت کنیم. می گوئیم: درباره ابوبکر و عمر نیز روایات بسیار آمده، مبنی بر اینکه باید آن دو را تبعیت کرد، و این روایات قابل جمع اند و منافات با هم ندارند مثل آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: «اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر و عمر؛ پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». یا فرمودند: «إني لا ادرى ما بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي، و أشار إلي أبي بكر و عمر؛ من نمی دانم که چند روز میان شما می مانم. پس از من به این دو تن اقتدا کنید و به ابوبکر و عمر اشاره فرمودند». این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و دیگران نیز به اسناد گوناگون نقل کرده اند. البته ما فضائل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را انکار نمی کنیم و حتی برتری علی علیه السلام بر دیگر خلفا را رد نمی نماییم؛ اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا برای خلافت، امری دیگر است که با آثار موثق خود علی علیه السلام از طریق

۱. مانند: ۳.

۲. صحیح بخاری، جزء الخامس، کتاب الفضائل، ص ۱۹.

شیعه امامیه نمی‌سازد، تا چه رسد به آثاری که اهل سنت روایت کرده‌اند. به عنوان نمونه علاوه بر آنچه گفته شد، مسعودی که علمای امامیه او را از خود می‌دانند؛ در جزء دوم از کتاب مروج الذهب در ص ۴۱۲ می‌نویسد: «دخل علی، علی الناس یسألونه، فقالوا یا امیر المؤمنین ارایت ان قدناک و لا نفقدک انبیاع الحسن؟ قال: لا آمرکم و لا أنهاکم و انتم أبصر؛ مردم در زمان خلافت علی علیه السلام و پس از ضربت خوردن آن حضرت، بر علی علیه السلام وارد شدند و پرسیدند: ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که اگر تو را از دست دادیم، و خدا کند که از دست ندهیم، آیا با حسن علیه السلام فرزندان بیعت کنیم؟ علی علیه السلام فرمود: من نه به شما امر می‌کنم که بیعت کنید و نه شما را از این کار نهی می‌نمایم. شما به کار خود بیناترید». باز در ص ۴۱۴ می‌نویسد: مردم به علی علیه السلام گفتند: «إلا تعهد یا امیر المؤمنین؟ قال: ولكنی اترکهم کما ترکهم رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ای امیر مؤمنان آیا عهد خلافت را به کسی واگذار نمی‌کنی؟ فرمود: نه. لیکن ایشان را ترک می‌کنم همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را ترک کرد و کسی را به خلافت نگماشت». این آثاری است که شیعه امامیه در کتب تاریخ و حدیث خودشان از علی علیه السلام آورده‌اند و نظایر همین آثار را اهل سنت و شیعه زیدیه نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسند، جلد ۱، صفحه ۱۳۰، رقم ۱۰۷۸ آورده است که مضمون ما را بازگو می‌کند، و همین آثار که خود امامیه ناقل آنند، حجت ما بر ایشان نزد پروردگار است. مانند آنچه در مستدرک و وسائل الشیعه و بحار الانوار مجلسی آورده‌اند که علی علیه السلام فرمود: «ولو اوجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم أو یقتل ضالاکان او مهتدیا، مظلوماً کان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم إن لا یعملوا عملاً ولا یعدثوا حدثاً ولا یقدموا یداً او رجلاً ولا یبدوا بشی قبل ان یختاروا لانفسهم (در بحار الانوار لجمیع امرمه) اماماً عقیفاً عالماً عارفاً بالقضاء والسنه؛ در حکم خدا و اسلام بر مسلمین واجب است پس از اینکه امامشان مُرد یا کشته شد، خواه گمراه باشد یا راه یافته، مظلوم باشد یا ظالم، خونش حلال باشد یا حرام، در هر صورت واجب است که مسلمین هیچ عملی انجام ندهند و کاری نکنند و دست به جلو نبرند و پای فرا پیش نهند و عملی را شروع نکنند، مگر آنکه پیش از هر کاری برای خودشان امامی انتخاب نمایند که عقیف و دانشمند و آگاه از قضا و سنت باشد»^۱ در اینجا هم چنانچه ملاحظه می‌شود، علی علیه السلام امامت را امری اختیاری و انتخابی می‌شمارد نه انتصابی و تعیین شده از جانب خدا.

۲. ادعای دوم شیعه امامیه آن است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از هرگونه سهو و خطا و

۱. کتاب مسلم بن قیس، ص ۱۷۱، ج نجف و ج ۱۱؛ بحار الانوار، ج کمپانی، ص ۵۱۳.

فراموشی معصومانند و به هیچ وجه اشتباه در آراء ایشان راه ندارد، و لذا مسلمین باید در امور فقهی و تفسیری از ایشان تبعیت کنند و جز به آثار آنها که در کتب حدیث امامیه آمده، به چیز دیگری متمسک نشوند. این ادعا نیز از چند جهت خطا است: اول آن که پیامبر خدا ﷺ که به تصدیق امامیه و دیگران از همه افراد خاندانش مقام بالاتر داشت، از اشتباه و خطا مصون نبودند، چنانچه به نقل قرآن این موضوع ثابت می شود. خدای تعالی خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «لَمْ أَذَنْتْ لَهُمْ؛ چرا به ایشان اجازه داده‌ای؟» باز می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ؛ ای پیامبر چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است، بر خود حرام می کنی و از این راه خشنودی همسرانت را می جویی؟». این قبیل آیات در قرآن مجید نشان می دهد که پیامبر اکرم ﷺ گاهی دچار اشتباه هم می شده و به کسانی اجازه می داده که از جنگ تخلف کنند یا به خاطر رضای همسرانش خود را به سختی می افکنده است و از امر حلالی، خود را محروم می ساخته است. ولی فرق پیامبر خدا ﷺ با دیگران در این بود که خدای سبحان او را از اشتباهش آگاه می فرمود و به اصلاح دستور می داد، اما این نوع ارتباط میان خدا و غیر پیامبر نبود. لذا آنها اشتباه می کردند، اما چون مقام نبوت نداشتند؛ خدا آنها را به وسیله وحی مطلع نمی کرد و خاندان پیامبر هم شامل همین حکم می شدند و اشتباهاتی در تاریخ از آنها نقل شده که خواهد آمد. دوم آن که آیاتی صریح در قرآن آمده که نسبت نسیان و فراموشی به رسول خدا ﷺ می دهد. از قبیل: «وَ أَذْكُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ؛ خدایت را یاد کن چون دچار فراموشی شدی» که در سوره کهف آیه ۲۴ آمده و به اتفاق مفسران رسول خدا ﷺ به مشرکان مکه که دربارهٔ أصحاب کهف سؤال کرده بودند، وعده داد؛ فردا پاسخ شما را از پیک وحی می گیرم، ولی گفتن (ان شاء الله) را از یاد برد و وحی الاهی برای تربیت رسول خدا ﷺ مدتی نیامد و پس از تأخیر چنین نازل شد که: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا يَأْتِي بِآيَاتِنَا إِنَّا نَحْنُ اللَّهُ وَ أَذْكُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ؛ در هیچ موردی مگو که من آن را فردا انجام می دهم، مگر آن که بگویی اگر خدا بخواهد و خدای خود را به یاد آور، چون فراموش کردی». در این صورت اهل بیت پیامبر ﷺ چگونه از همه نوع فراموشی یا اشتباه مصون بودند؟ مگر خدای تعالی به پیامبرش نفرمود: «وَ إِنَّمَا نُنسِئُكَ الشَّيْطَانَ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ اگر شیطان یاد مرا از یاد دل تو فراموش کرد بعد از یاد آوری مجدد من، دیگر با ظالمان منشین^۱». در نهج البلاغه، نامه‌ای از علی علیه السلام آمده به فرماندار خود در شیراز یعنی منذر

بن جارود عبدی، نوشته است. علی علیه السلام در نامه شماره ۷۱ می نویسد: «اما بعد، فان صلاح آپیک غرنی منک و ظننت أنک تتبع هدیه و تسلک سبیلہ؛ شایستگی پدرت مراد باره تو فریب داد و گمان کردم که دنبال هدایت او می روی و از طریقی که پدرت رفت رهسپار می شوی». و منذر بن جارود کسی بود که علی علیه السلام درباره وی اشتباه کرد، او را به حکومت شیراز فرستاد و او هم چهار هزار درهم از بیت المال را تصرف کرده به نزد معاویه گریخت. چنانچه شارحین نهج البلاغه نوشته اند. می بینید که اشتباهی رخ داده، ولی خداوند فرشته ای نازل فرمود و به علی علیه السلام وحی نکرد و او را از خیانت منذر بن جارود خبر نداد؛ بلکه پس از گریختن وی، علی علیه السلام از حال او، به تراج رفتن اموال مردم آگاه شد. شاهد دیگر آن است که در تهذیب الأحکام شیخ طوسی رحمته الله (که از کتب اربعه شیعه است، در جزء سوم صفحه ۴۰ چاپ نجف) آمده است: «صلی علی علی الناس علی غیر طهر و کانت الظھر ثم دخل، فخرج منادیہ: ان امیر المؤمنین صلی علی غیر طهر فأعیدوا فلیبلغ الشاهد الغائب؛ علی نماز ظھر را بدون وضو خواند. پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیر مؤمنان بدون وضو نماز خوانده و نمازتان را اعاده کنید و حاضر به غائب ابلاغ کند». بنابراین فراموشی و سهو حتی در اعمال دینی اهل بیت علیهم السلام راه داشته است.

شیعه امامیه استدلال می کنند به آیه شریفه تطهیر (احزاب، ۳۳) که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و ادعا دارند که به دلیل این آیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر نوع خطا و اشتباه مصون بودند! جواب آن است که اولاً خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نص قرآن گاهی اشتباه می کردند، پس چگونه اهل بیتش از او جلو افتاده اند؟ ثانیاً آیه مزبور از اراده تشریحی خدا در رفع پلیدی اهل بیت علیهم السلام سخن می گوید، نه از اراده تکوینی حق، که جبر لازم آید. و این نوع اراده برای طهارت، درباره عموم مؤمنان نیز آمده است و اختصاص به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. چنانچه در سوره مائده آیه ۶ می فرماید: «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ؛ اما خدا اراده دارد شما را پاک کند» و این دلیل نیست که همه مؤمنان از گناه و سهو و نسیان و خطا برکنار شده اند. خلاصه آن که اهل بیت علیهم السلام هم مانند دیگر مردم از سهو و خطا دور نبوده اند.

در سوره توبه آیه ۱۲۲ خداوند فرموده است: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَسَفَّحُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُذْهِبُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ چرا از هر فرقه ای دسته ای کوچ نمی کنند، رنج سفر را برای تحصیل فقه و علوم دینی تحمل نمی کنند؟ تا در دین خدا تفقه کنند و سپس

برگردند و قوم خود را انذار نمایند» و این آیه به صراحت می‌رساند که فقه اسلامی تنها به وسیله اهل بیت علیهم‌السلام منتقل به مردم نمی‌شده، بلکه از هر طائفه‌ای عده‌ای نمی‌آمدند و نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تفقه می‌کردند و سپس به میان قوم خود بازگشته، تعلیم می‌دادند و آنها را از مخالفت با احکام خدا برحذر می‌داشتند. علاوه بر این در تاریخ آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکرراً اصحابشان را برای تعلیم اقوام به سوی آنها می‌فرستاد؛ مانند معاذ بن جبل و حادثه بنثر معونه و رجیع. در تاریخ اسلام، معروف و مشهور است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عده‌ای را برای تعلیم قرآن و احکام فرستاد و اعراب آنها را کشتند. خلاصه آن‌که دین خدا تنها به وسیله اهل بیت علیهم‌السلام تبلیغ نمی‌شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ایشان اخذ کنند و کبار صحابه نیز مبلغ دین بودند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از خطبه‌هایش، گاهی می‌فرمود: «فلیبلغ الشاهد الغائب؛ حاضر به غائب برساند.» و می‌فرمود: «نضر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها و آفاها الی من لم یسمعها قرب حامل لیس بقیه و رب حامل فقه الی من هو أوفقه منه؛ خداوند بنده‌ای را که سخن مرا شنید و آن را حفظ کرد و به کسی که نشنیده رسانید خرم گرداند که چه بسا کسی که خود فقیه نیست، ولی سخن را به فقیه‌تر از خود می‌رساند.» بنابراین موظف هستیم برای شناخت فقه اسلامی، به آثار صحابه که در کتب صحاح اهل سنت آمده است نیز مراجعه کنیم و آنها را فقیه بنامیم، چنانچه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را که در کتب زیدیه و امامیه آمده، لازم است ببینیم و آنها را نقد کنیم و فقه اسلام را به طور جامع الاطراف بررسی نمائیم. فقه زیدیه و اهل سنت می‌تواند فقه امامیه را از یک مشکل اساسی بیرون بیاورد، و آن مشکل این است که در فقه امامیه، معمولاً فقهاء معاصر خبر واحد را حجت می‌دانند، و حتی قرآن را با آن تخصیص می‌زنند و حجیت خبر واحد به قول خودشان در حال انسداد باب علم است؛ یعنی چون راهی ندارند که علم به احکام پیدا کنند، ناچار به ظن روی می‌آورند؛ زیرا که خبر واحد ظنی است! به دلیل آن‌که: اولاً ما نمی‌توانیم یقین کنیم راوی دروغ نگفته و به راستگویی او یقین نداریم، و یقین نداریم سهو و نسیان و خطا نکرده باشد به خصوص که احادیث را ائمه اجازه داده بودند که نقل به معنا شود و در طول هزار و چند سال انتقال یک حدیث از چند نفر به یکدیگر به احتمال قوی، تغییراتی در مفاد آن ایجاد شده است؛ اما اگر ما به فقه زیدیه و اهل سنت رجوع کردیم و یک روایت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت دیدیم، اطمینان و علم به صدور آنها پیدا می‌کنیم. پس خبر واحد وقتی حجت می‌شود که باب علم بسته باشد. و این راه بحمد الله بسته نیست، ولی فقهای امامیه می‌خواهند از این راه وارد شوند و به همان روایت ضعیف و

ظنی خود که اخبار واحده است، اکتفا می‌کنند و به احکام عجیب و غریب می‌رسند؛ به ویژه که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از ترس خلفای بنی امیه و بنی عباس غالباً در تقیه بودند و اظهار نظر صریح در احکام کمتر می‌کردند. به علاوه کتب معروفی از ایشان در فقه باقی نمانده است و کتب فقهی و روایی شیعه، پس از عصر ائمه تدوین شده و از اخبار صحیح و مستقیم گردآوری گشته است؛ به عکس مذهب زیدی که کتاب المجموع الفقهی یا المسند را از امام زید در دست دارند که املاء او و نوشته ابو خالد واسطی است که شاگرد امام زید بوده است. و همچنین از فقه‌های اهل سنت کتبی مانند الموطأ از امام مالک، یا الام اثر امام شافعی، یا المسند اثر احمد بن حنبل موجود است. ولی از امامان شیعه کتابی فقهی در دست نیست و روایات متضاد و مختلف آنها را در قرون بعد، دیگران جمع‌آوری کرده‌اند، مانند کتب اربعة (کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه). بنابراین بر علمای منصف لازم است که آثار امامیه را با فقه و روایات مذاهب دیگر تطبیق کنند و از راه علمی شرکت نمایند که خداوند در سوره اسراء آیه ۳۶ می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن».

● اشاره

مهدی لطفی

نوشتار حاضر به صورت روشی و محتوایی، از جهات متعددی قابل تأمل و دقت است.

الف) نقد روشی و مبنایی

۱. برای رسیدن به نتیجه، لازم بود نویسنده تمام روایات و نصوص وارده در موضوع خلافت و جایگاه خلفای ثلاثه را مورد نظر قرار می‌داد. نه این‌که تمام روایات وارده را کنار گذاشته و فرزای از یک روایت برای رسیدن به هدف خود برگزیند که در نقد محتوایی، مواردی ذکر خواهد شد.

۲. برخلاف اهل سنت که تمام احادیث وارده در صحیحین را صحیح می‌دانند، در میان شیعه هیچ کتابی نیست که تمام احادیث وارده در آن را صحیح بدانند، حتی کتب اربعة، تا چه رسد به کتبی همچون الصغین و الفرات... لذا قبل از تمسک به یک حدیث، لازم است سند حدیث و جهت صدور حدیث، مورد توجه قرار گیرد که آیا حدیث جهت تقیه وارد شده یا نه.

۳. بنیان بحث ایشان در اثبات مدعای خویش، مبتنی بر عدالت و عدم خطای صحابه در کردار و رفتار خود است که در مقاله به موارد متعددی به این اصل (که اصل و ریشه و اساس اهل سنت است) استناد شده است. با مراجعه به آیات قرآن و روایات وارده از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که خود اهل سنت ذکر کرده‌اند، بطلان این اصل روشن می‌شود. قرآن به

بازتاب اندیشه ۱۰۷
 مذهب امامیه
 و فقه امامیه

روشنی و صراحت از وجود منافقین در بین صحابه سخن می‌گوید و از ارتداد و انحراف صحابه خبر داده و فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۱ آیه شریفه به صراحت از برگشت صحابه به گذشته خود، بعد از رحلت یا کشته شدن پیامبر ﷺ خبر می‌دهد.

کافی بود ایشان به احادیث باب حوض در صحیح بخاری نظری می‌انداخت. آن وقت متوجه می‌شدند که پیامبر به صراحت از ارتداد صحابه بعد از خودش خبر می‌دهد، که در حدیثی آمده: «انهم لم يزالوا مرتدین علی اعقابهم»^۲.

در حدیث دیگر از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «اصحابم را می‌بینم که در قیامت به سوی دوزخ می‌کشانند، می‌گویم بار خدایا اصحابم، خطاب می‌رسد: که تو نمی‌دانی آنها بعد از تو چه کردند»^۳ و احادیث دیگر و تاریخ هم، گواه و شاهد انحراف اساسی اصحاب، از مسیر راستین اسلام نبوی است.

ب) نقد محتوایی

۱. راجع به بیعت ابوبکر: اولاً هیچ‌گونه اجماعی و اتقاقی بین صحابه بر بیعت ابوبکر نبوده است، ماوردی و دیگر علمای اهل سنت نوشته‌اند، خلافت ابوبکر با بیعت پنج نفر پا گرفت.^۴ لذا عمر بن خطاب در توصیف بیعت ابوبکر، آن را کار شتاب زده و جاهلی قلمداد می‌کند که خدا مسلمین را از شر آن حفظ کرد.^۵

ثانیاً: امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و اهل بیت پیامبر ﷺ هرگز بیعت ابوبکر را مشروع ندانستند و با او بیعت نکردند و خلافت ابوبکر و خلفای بعد از وی را، غیر شرعی و غاصبانه می‌شمردند.

بیتهی در سنن خود آورده فاطمه رضی الله عنها دخت پیامبر خدا ﷺ بر ابوبکر غضب کرد و با او حرف نزد تا وقتی از دنیا رفت و چون فاطمه رضی الله عنها رحلت فرمود، علی رضی الله عنه او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد، فاطمه زهرا رضی الله عنها بعد از پیامبر ﷺ شش ماه زندگی کرد. علی رضی الله عنه و بنی‌هاشم تا آن وقت با ابوبکر بیعت نکردند.^۶

شریف مرتضی رضی الله عنه هم از علمای شیعه در مورد بیعت علی رضی الله عنه با ابوبکر می‌نویسد: محققان و علمای امامیه بر این عقیده هستند که علی رضی الله عنه هرگز با ابوبکر بیعت نکرد.^۷

امیرالمؤمنین خود در مورد خلافت خلفای ثلاثه فرمود: «این دین در این مدت اسیر دست اشرار بود که براساس هوای نفس در آن، حکم کردند و آن را وسیله‌ای برای رسیدن

۱. آل‌عمران: ۱۴۴. ۲. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۵. ۳. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۱.

۴. الاحکام السلطانیة، ج ۲، ص ۶. ۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵ و مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵.

۶. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰. ۷. الفصول المختارة، ص ۵۶.

به دنیا قرار دادند»^۱ و خطبه سوم نهج البلاغه به روشنی موضع و نظر امیرالمؤمنین را، در مورد خلافت خلفای ثلاثه، بیان می‌کند.

ثالثاً: عباراتی که از علی علیه السلام ذکر کرده بر فرض صحت، تأییدی برخلافات ابوبکر نمی‌باشد. چون عبارتی که از نامه حضرت به معاویه نقل می‌کند که: «انه بايعني القوم... این به معنای تأیید خلافت آنان نمی‌باشد، بلکه از باب احتجاج به معاویه و الزام خصم می‌باشد. اما عبارت: «فمشيت عند ذالك الي ابي بكر فبايعته...» ایشان فرازهای اول را حذف می‌کند. حضرت در این سخنرانی، ضمن بیان و تشریح اوضاع بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به خدا سوگند بر قلبم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خلافت را از خاندان او بیرون برند. چون خلافت را حق خود می‌دانستم، از بیعت با او خودداری کردم... لکن چون خطر نابودی، اسلام را تهدید می‌کرد، از حق خود دست برداشتم؛ چراکه از بین رفتن اسلام بر من، مصیبتش فراتر از غصب خلافت بود.» بعد در ادامه می‌فرماید: «فمشيت عند ذالك الي ابي بكر فبايعته...»^۲ بدیهی است که این سخن، تأییدی بر بیعت با ابوبکر نمی‌باشد؛ بلکه حضرت غاصبانه بودن خلافت وی را، علت فلسفه سکوت خودش بیان می‌کند. حضرت در موارد دیگر هم بیان می‌کنند که اگر یارانی داشتند جهت استیفاء حق خود به پا می‌خواستند.^۳

۲. این که نوشته‌اند شیعه می‌گوید «آن دو غاصب بود و پهلوی فاطمه را شکستند...» این سخن و ظلم شیخین به فاطمه زهرا علیها السلام اختصاص به شیعه ندارد. محدثین و مورخین جهان اسلام، اعم از شیعه و سنی، این واقعه تلخ تاریخی را، در کتب خود ثبت کرده و برخی مجمل و برخی مفصل به آن اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه، شهرستانی در ملل و نحل و صفدی در الوافی بالوفیات از قول ابراهیم بن سبأ نظام آورده‌اند که به درستی که عمر در روز بیعت (با ابوبکر) ضربه‌ای بر شکم فاطمه کوبید که کودک درون شکمش سقط گردید و عمر فریاد می‌زد: احرقوا دارها بمن فيها...؛ خانه را با اهلش به آتش بکشانید و در خانه جز علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کس دیگری نبود.^۴

محمد بن اسماعیل بخاری هم (اول محدث اهل سنت) در چند جای کتابش، از نزاع بین فاطمه زهرا علیها السلام و شیخین نیز سخن گفته است^۵ و صدها مؤلف دیگر که در این مختصر مجال ذکرش نمی‌باشد.

۳. اما این که چرا در قرآن از دوازده امام، نامی به میان نیامده و از اصحاب کهف و... سخنی گفته شده؟

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۵۹ و بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۰۴. ۲. الفرائض، ج ۱، ص ۲۰۳.
۳. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۰.
۴. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷ و لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۰۶.
۵. ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ج ۲، ص ۶۰۹؛ فرض الخمس، ج ۲، ص ۴۳۵ و الفرائض، ج ۳، ص ۳۸۱.

اولاً: بنا نیست که تمام مسائل به طور مفصل، در قرآن بیان شود. لذا از تعداد رکعات نماز هم، در قرآن سخنی گفته نشده، با این که مسلمین تا قیام قیامت بدان مبتلا هستند. ثانیاً: راجع به ولایت و خلافت اهل بیت علیهم السلام آیات فراوانی در قرآن آمده و گرچه اسم ائمه در قرآن نیامده، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که مبین وحی است، نزول این آیات در خصوص اهل بیت و ولایت را بیان داشته است.^۱

۴. استدلال شیعه برای اثبات امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام منحصر به حدیث غدیر نیست، بلکه احادیث فراوانی هم چون حدیث ثقلین، منزلت، سفینه، ولایت... و صدها حدیث دیگر که متفق علیه فریقین است، و مؤید ادعای شیعه است، برای تفصیل می‌توانند به کتبی که در این زمینه تألیف شده مراجعه کنند. در حدیث غدیر مراد از مولی، اولی به تصرف است و مرحوم علامه امینی رحمته الله بیست دلیل بر این مطلب ارائه می‌کنند، لذا امیرالمؤمنین و اهل بیت پیوسته جهت اثبات امامت و خلافت علی علیه السلام به این حدیث شریف استدلال می‌کردند.^۲

۵. حدیث قرطاس یا کتف و دوات از احادیث صحیح و متواتره نزد اهل سنت می‌باشد و صاحبان صحاح و مسانید، هم‌شان آن را نقل کرده‌اند و بخاری در هفت مورد این حدیث را ذکر می‌کند. حدیث این است که عبدالله بن عباس نقل می‌کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر شریف‌شان فرمودند: «برایم قلم و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بیماری بر پیامبر غلبه کرده است و کتاب خدا بر ما کافی است» و در برخی نقل‌ها آمده که «مردی گفت پیامبر (نعوذ بالله) هذیان می‌گوید کتاب خدا بر ما کافی است...^۳ بنا بر این در صحت حدیث تردیدی نمی‌باشد. و این گستاخی با توجه به آیات قرآن که فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»،^۴ «وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ... إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ...»^۵ محکوم می‌باشد و گوینده سخن به صراحت در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیات وحی، ایستادگی می‌کند.

اما اشکالاتی که ایشان بیان کرده‌اند:

اولاً: امی بودن منافاتی با قدرت، برنوشتن ندارد؛

۱. ر.ک: دلائل الصدق، جلدهای ۴ و ۵ و ۶؛ المراجعات، از ص ۲۰ به بعد.

۲. ر.ک: الفعیر، ج ۱، صص ۳۲۷، ۴۲۲، ۶۵۱، ۶۶۹.

۳. صحیح بخاری کتاب المرضى، ج ۳، ص ۱۴۷؛ کتاب العلم، ج ۱، ص ۳۷؛ کتاب الجهاد و السیر، ج ۲، ص ۱۰۰؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۴؛ عمدة القاری، ج ۲، ص ۶۹؛ مجمع الزوائد، ج

۴. ص ۲۱۵ و سنن نسایی، ج ۳، ص ۴۳۳.

۵. حشر، ۷.

ثانیاً: چرا پیامبر اکرم ﷺ از نوشتن ممانعت کرد. شاید وجهش این باشد (با توجه به سخنی که عمر گفت اگر پیامبر آن مطلب را هم می‌نوشت خود بعداً موجب اختلاف می‌شد) آیا پیامبر (نعوذ بالله) هذیان گفت یا نه؟^۱

ثالثاً: این‌که نوشته‌اند از کجا معلوم است که پیامبر خدا ﷺ می‌خواست خلافت علی ﷺ را بنویسند؛ در گزارش که ابن ابی الحدید معتزلی آورده؛ عمر خود صراحتاً به ابن عباس می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ در هنگام بیماری‌اش خواست صراحتاً خلافت و جانشینی علی ﷺ را بیان کند و من از آن جلوگیری کردم....^۲

رابعاً: احتجاج شیعه به صحیح بخاری و امثال آن از باب اعتماد به آن نیست، بلکه از باب احتجاج با اهل سنت می‌باشد. اما احادیث وارده در مدح خلفا کلاً جعلی است و مقبول شیعه نمی‌باشد و از این احادیث در صدر اسلام خبری نبوده، لذا موردی نداریم که ابوبکر یا عمر یا عثمان، در برابر مخالفین خود، به یکی از این احادیث احتجاج کنند.

۶. سخنان منسوب به امیرالمؤمنین ﷺ که از مسند احمد و مروج الذهب مسعودی (که هر دو از عالمان اهل سنت هستند) هیچ حجتی بر علیه شیعه ندارد و به اعتقاد امامیه، به نص صریح روایات صحیحه، امامت ائمه معصومین ﷺ و امام حسن مجتبی ﷺ بعد از علی ﷺ توسط خدای متعال تعیین و توسط پیامبر خدا ﷺ به مردم ابلاغ شده است، که حدیث لوح و معراج خود شاهد بر این مدعاست و امیرالمؤمنین ﷺ هم جانشینی امام حسن مجتبی ﷺ بعد از خود را بیان کردند.^۳ روایت نقل شده از امیرالمؤمنین ﷺ هم در مقام بیان این مطلب است که جامعه بعد از رفتن امامی، اولین کاری که باید انجام دهند، شناخت و اختیار امام بر خویش است. یعنی امام خود را بشناسند و از او تبعیت کنند، لکن از آنجا که روشن شد که خدا خود برای مردم، امامی برگزیده، مردم ملزم هستند که از او اطاعت کنند. لذا قرآن می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۴

حضرت در این حدیث در مقام بیان انتخابی یا انتصابی بودن امام نمی‌باشد، بلکه فقط ضرورت شناخت و تبعیت از امام را بیان می‌کند.

۷. فراز دوم مقاله ایشان با زیر سؤال بردن عصمت نبی مکرم اسلام ﷺ و اهل بیت ﷺ و بیان این‌که فقهای امامیه، به جهت انسداد باب علم به خبر واحد عمل می‌کند که ظن آور است؛ نتیجه می‌گیرد که باید فقهای امامیه به فقه و روایات زیدیه و اهل سنت هم رجوع کنند. این سخنان از چند جهت قابل بررسی و دقت است؛ اولاً: این نتیجه‌گیری اشتباه است و رویه

۱. ر.ک: اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳.

۲. شرح نهج البلاغه، بیروت، طبع علمی، ج ۱۲، ص ۲۰۷.

۳. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۳۰۰؛ ارشاد مفید، ج ۲، صص ۱-۱۶. ۴. احزاب (۳۳): ۳۶.

بحث درست نمی‌باشد، چون حتی رجوع به روایات و فقه اهل سنت هم، ظن را تبدیل به یقین نمی‌کند. که منع تدوین حدیث تا عصر عمر بن عبد العزیز موجب پیدایش جاعلان حدیث، در میان اهل سنت و نفوذ احادیث مجعول، در بین احادیث آنان شد.^۱ به حدی که حتی فقهای اهل سنت هم به آن احادیث، اعتماد نداشتند و ابوحنیفه حدود هفده حدیث و مالک ابن انس نیز سیصد حدیث را صحیح دانسته و می‌پذیرفت.^۲ و روی این جهت بود که ابوحنیفه، فقه خود را بر قیاس و رأی استوار ساخت و محدثین به جرح و تضعیف ابوحنیفه همت گماشتند، به حدی که سفیان بن عیینه چون خبر مرگ ابوحنیفه را شنید، گفت: لعنه الله، کان یهدم الاسلام عروة و عروة و ما ولد فی الاسلام مولود اشر منه...^۳ و نظیر این جملات از دیگر بزرگان اهل سنت هم نقل شده و برخی تضعیف او را اجماعی شمرده‌اند.^۴

حال با این تعارض بزرگی که بین فقها و محدثین اهل سنت است و با وجود احادیث مجعول فراوانی که در صحاح و مسانید اهل سنت است؛ آیا می‌توان گفت این منابع علم آور است؟

ثانیاً: تبعیت شیعه از اهل بیت علیهم السلام و پیروی از فقه امامیه که مبتنی بر احادیث و آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم السلام است و در عصر آنان و توسط شاگردانشان تدوین شده، به خاطر ادله قرآنی و فرمایشات نبوی و عقلانی است که همگان را به این مکتب فرامی‌خواند و روی گردانی از آن را ضلالت و گمراهی می‌شمارد و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام را فرض و لازم می‌شمارد و حال آن‌که هیچ دلیلی ولو ضعیف وجود ندارد که تبعیت و پیروی از مکتب فقهی شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی را جایز شمارد. همچون حدیث ثقلین که به طور متواتر از پیامبر نقل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را به تمسک و تبعیت از اهل بیت و قرآن ملزم کرده و اطاعت از آنان را ضامن نجات از ضلالت و گمراهی قلمداد می‌کند و یا حدیث سفینه که اهل بیت علیهم السلام را به سفینه حضرت نوح علیه السلام تشبیه کرده و تخلف از آن را، موجب گمراهی و هلاکت می‌شمارد. و صدها حدیث دیگر که این‌جا مجال ذکرش نیست که مرحوم علامه شرف الدین علیه السلام ادله لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام را، با ذکر منابع بیان می‌کند.^۵

ثالثاً: فقه شیعه برخلاف رأی ایشان، مبتنی بر علم و یقین است و اگر برخی ظنون خاصه چون خبر واحد را حجت شمرده‌اند، از این باب است که با توجه به ادله قطعی که عمل به این ظنون را جایز شمرده، این ادله، ادله علمی است و برگشت آن به علم می‌باشد؛ لذا فقهای امامیه، ظنونی چون قیاس و رأی را چون دلیلی شرعی بر حجیت آن وارد نشده، هرگز حجت ندانسته و بدان عمل نمی‌کنند. سید مرتضی علیه السلام می‌نویسد: اعلم انه لا ید فی الاحکام

۱. ر.ک: الفقیه، ج ۵

۲. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۴.

۳. ابن حبان، المجروحین، ج ۳، ص ۶۶.

۴. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۳۹۰-۴۱۹.

۵. ر.ک: المراجعات، مراجعه سوم به بعد و تشید المراجعات، ج ۱ و ۲.

الشرعية من طريق التوسل الى العلم بها... و لهذه الجملة ابطنا ان يكون القياس في الشريعة.^۱

محقق حلی * می نویسد: عمل به قیاس عمل به ظن است و عمل به ظن جایز نیست.^۲

۸. عصمت پیامبران در نزد امامیه، به ادله قطعیة عقلیه و نقلیه ثابت شده است و به عقیده امامیه، پیامبران معصوم از گناه صغیره و کبیره، قبل از بعثت و بعد از بعثت هستند.^۳ محققین اهل سنت هم از اشاعره، پیامبران را از گناهان کبیره و صغیره، بعد از بعثت معصوم دانسته‌اند.^۴ و ادله عصمت پیامبران از گناه و سهو و نسیان در کتب کلامی شیعه به تفصیل بیان شده است. و از این قبیل روایات و اخباری که ایشان در این باب نقل می‌کند، اولاً باید بدانیم امام و پیامبر در محاورات خود بر مبنای علم غیب رفتار نمی‌کند و به خاطر علم به آینده فردی، او را از پیش مجازات یا از کار برکنار نمی‌کند و حتی در قضاوت بین مردم مأمور نیست براساس علم غیب رفتار کند. لذا انتخاب فردی برای کاری، اگرچه در آینده از او خطایی سر بزند، منافات با عصمت ندارد؛ چون آن حضرات مأمور نبودند براساس علم غیب رفتار کنند.

اما روایت نماز علی * بدون طهارت ضعیف و شاذ است و شیخ طوسی * هم بعد از ذکر روایت متذکر این مطلب شده است.^۵

اما مطالبی که ایشان از کتب اهل سنت نقل می‌کند، هیچ حجیتی بر شیعه ندارد.

۹. در آیه تطهیر اراده، اراده تکوینی است که هرگز تخلف‌پذیر نیست، نه اراده تشریعی؛ چون اراده تشریعی خدا بر پاکی انسان‌ها اختصاص به اهل بیت ندارد و شامل تمام انسان‌ها می‌شود و حال آن‌که از لفظ إِنَّمَا در آیه تطهیر اختصاص این اراده به اهل بیت * فهمیده می‌شود. لذا باید اراده تکوینی باشد و چون رجس با ال جنس آمده، معلوم می‌شود به حکم آیه شریفه، تمام پلیدی‌ها اعم از خطا و نسیان و گناه از ساحت اهل بیت * دور است.^۶

۱۰. آیه شریفه: «قُلُوا لَا نَقْرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ»^۷ اثبات می‌کند که بر هر قومی لازم است فردی از میان آنان مهاجرت کرده و احکام را یاد گرفته و قوم خود را انداز کند. این آیه هیچ منافاتی با مرجعیت علمی اهل بیت * ندارد. بلکه آیه در منبع تشریح و مرجعیت علمی ساکت است و از آیات و روایات دیگر فهمیده می‌شود که مرجعیت علمی در عصر رسول خدا * خود آن حضرت و بعد از وی اهل بیت * او هستند. لذا آیه خود به نوعی، مرجعیت علمی اهل بیت * را ثابت می‌کند.

۲. معارج الاصول، ص ۱۸۸.

۱. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. ر.ک: کشف المراد، ص ۲۱۷؛ الاهیات، ج ۲، ص ۱۵۵ به بعد.

۴. ر.ک: قوشچی، شرح التجرید، ص ۴۶۴.

۵. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۴۰.

۶. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۷. ۷. توبه: ۱۲۲.